



تحلیل الگوی رفتاری آمریکا و انگلیس در بحران آذربایجان در چارچوب نظریه نظام جهانی

جواد حقگو¹، محمد رادمرد²

چکیده:

بحران آذربایجان از جمله رویدادهایی است که بررسی تحولات آن اهمیت زیادی دارد. آغاز و پایان غائله آذربایجان را می‌توان در سه سطح بررسی کرد:

- 1- سطح فردی و تاکید بر اقدامات کسانی چون پیشه‌وری و قوام.
 - 2- سطح ملی؛ نقش ظلم‌های دولت پهلوی اول به مردم آذربایجان به عنوان عامل شروع بحران و رویکردهای نهادهای ملی (ارتش، مجلس و دولت) در پایان دادن به آن.
 - 3- و در نهایت سطح بین‌المللی که در آن باید به نقش قدرت‌های مهم متفق در جنگ جهانی دوم به عنوان عامل مهم آغاز و پایان بحران تأکید کرد. بر این اساس این مقاله نیز تلاش می‌کند تا این واقعه را در چارچوب نظم بین‌المللی و رویارویی قدرت‌های بزرگ مورد واکاوی قرار دهد. در این چارچوب پرسشی که در این پژوهش بررسی می‌شود از این قرار است: شباهت و تفاوت رفتار ایالات متحده و انگلیس در بحران آذربایجان را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ این پژوهش تأکید دارد با توجه به اینکه جنگ جهانی دوم برهه‌ای است که هژمون پیشین جای خود را به هژمون جدید می‌دهد، در چارچوب نظریه نظام جهانی والرش‌تاین و با تأکید بر مفهوم هژمون می‌توان به تحلیل شباهت‌ها و یا تفاوت‌های الگوی رفتاری دو قدرت بزرگ دنیا در این رویداد پرداخت. در این چارچوب این مقاله با رویکردی مقایسه‌ای و گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای این رویداد مهم را مورد تحلیل قرار می‌دهد.
- کلیدواژه‌گان: بحران آذربایجان، انگلستان، آمریکا، شوروی، هژمون

1 دانشیار دانشگاه تهران، Email: jhaghgoo@ut.ac.ir

ORCID: 0000-0003-1259-2528

2 استادیار دانشگاه مازندران، نویسنده مسئول: Email: m.radmard@umz.ac.ir

ORCID:0000-0001-5681-0019



Analyzing the behavioral pattern of US and UK in dealing with the Azerbaijan crisis from the perspective of World-systems theory

Javad Haghgoo¹, Mohammad Radmard²

Abstract

crisis of Azerbaijan was an event that is very important to investigate. The beginning and the end of Azerbaijan's crisis can be discussed at three levels: individual level and emphasis on the actions of those such as Ja'far Pischevari and Ahmad Qavam, national level; The role of oppression of the first Pahlavi government to the people of Azerbaijan as the cause of the crisis and the approaches of national institutions (army, parliament and government) in ending it; And finally, the international level, where the role of the Allied leaders in World War II should be emphasized as an important factor in the beginning and end of the crisis. In this regard, this article has tried to analyze this event in the framework of the international order and the confrontation of great powers. In this framework, the question that is investigated in this research is as follows: How can the similarities and differences between the behavior of the United States and UK in the Azerbaijan crisis be analyzed? This research emphasizes that considering that the Second World War is a time when the former hegemon gives its place to the new hegemon, within the framework of Wallerstein's World-systems theory and emphasizing the concept of hegemony, it is possible to compare the behavior pattern of the two great powers of the world in this event. In this framework, this article has investigated this important event with a comparative approach and through the collection of library data.

Keywords: Azerbaijan crisis, England, America, Soviet Union, Hegemon

1- Associate Professor, University of Tehran, Iran

2- Assistant Professor, University of Mazandaran, Iran



126

پژوهش‌نامه ایرانی

سیاست بین‌الملل،

سال 12، شماره 2، شماره

پیاپی 24، بهار و تابستان

1403

بحران آذربایجان از نقاط عطف تاریخ معاصر ایران است. این بحران می‌توانست به این نتیجه بیانجامد که بخشی از خاک ایران به شوروی منضم شود و یا به‌عنوان بخش تحت نفوذ روس‌ها درآید. همچنان که این اتفاق در اروپای شرقی رخ داد و پیامدهای دامنه‌داری از خود به جای گذاشت. درباره بحران آذربایجان و دیپلماسی قوام، نقش نهاد تازه تأسیس سازمان ملل و دولت ایالات متحده آثاری چند منتشر شده است. برخی آثار پایان این بحران را در سطح فردی (خرد) مورد بررسی قرار می‌دهند و برخی دیگر به سرانجام این بحران از منظر کلان (سطح نظام بین‌الملل) توجه می‌کنند. دغدغه این مقاله بررسی این رویداد در سطح کلان است و با توجه به محدودیت‌های این پژوهش از واکاوی این بحران در سطح داخلی پرهیز می‌کنیم. آنچه این پژوهش دغدغه بررسی آن را دارد واکاوی مقایسه‌ای رفتار دو دولت در رویارویی با این بحران است. یکی انگلستان و دیگری ایالات متحده آمریکا. بنابراین پرسش مهم این است که شباهت و تفاوت رفتار ایالات متحده و انگلیس در این زمینه را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ در پاسخ بر این نکته تأکید می‌شود که برخلاف انگلستان که پایان بحران آذربایجان را با قبول این منطقه به عنوان بخشی از جغرافیای نفوذ شوروی پذیرفته بود، آمریکا پس از همراهی اولیه با انگلستان به تدریج تلاش کرد تا از نفوذ شوروی در این منطقه جلوگیری کند. آنچه فراتر از تفاوت رویکرد میان دو قدرت مرکز نظام بین‌الملل اهمیت دارد چرایی این تفاوت است، آن هم درحالی که رویکرد ابتدایی این دو قدرت تقریباً یکسان بود. به نظر می‌رسد با توجه به چارچوب نظری نظام جهانی امانوئل والرشتاین و مفاهیم مرکز و هژمون بتوان به تحلیل رفتار متفاوت ایالات متحده و انگلستان در این رویداد دست یافت. انگلستان و آمریکا قدرت‌هایی بودند که برای مهار شوروی از دو ابزار متفاوت بهره می‌بردند: اولی از ابزار تشویق و دومی تهدید. به عبارتی بهتر این دو قدرت هژمون نظام بین‌الملل با توجه به نقش خود تلاش می‌کردند تا به انحاء مختلف از بازی دمیون روس‌ها برای پیشروی پیشگیری کنند. به نظر می‌رسد در این میان رویه آمریکایی‌ها موفقیت‌آمیزتر بود. بر این اساس این پژوهش اینگونه سازماندهی خواهد شد: ابتدا به بررسی پیشینه پژوهش خواهیم پرداخت. سپس در قالب چارچوب نظری به نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین نگاهی خواهیم داشت. پس از آن به اختصار به بحران آذربایجان خواهیم پرداخت و بعد از آن الگوی رفتاری انگلیس و آمریکا را در دو بخش مجزا به بحث خواهیم گذاشت.

پیشینه پژوهش

در زمینه بحران آذربایجان و نقش قدرت‌های خارجی در آن پژوهش‌هایی چند به رشته تحریر درآمده



است. برخی از این مقالات حل بحران را از زاویه مساعی ایران مورد توجه قرار داده‌اند. از جمله پورآرین و رهبریان (1391) در مقاله‌ای با عنوان «بحران آذربایجان و دیپلماسی دولت حکیمی» به تحلیل سیاست‌های دولت برای حل این بحران پیش از روی کار آمدن قوام می‌پردازند. در واقع این مقاله به همه مساعی داخلی و خارجی ابراهیم حکیمی برای حل بحران آذربایجان می‌پردازد.

دسته‌ای دیگر از مقالات به بحران از قالب سیاست خارجی ایالات متحده می‌پردازند. جلالی (1378) در مقاله‌ای با عنوان «بحران آذربایجان و تأثیر آن در بروز و گسترش جنگ سرد» به تقابل ابرقدرت شرق و غرب در جریان بحران آذربایجان می‌پردازد. در این مقاله توضیح داده می‌شود چرا و چگونه آمریکا منافع خود را در حمایت از ایران جستجو می‌کند. همچنین وحیدی‌راد (1398) در مقاله‌ای با عنوان «تاکتیک‌های آمریکا در قبال مسئله نفت و بحران آذربایجان در دوره قوام (1324-1326)»، به ابزارهایی می‌پردازد که بوسیله آن ایالات متحده در بحران آذربایجان در کنار ایران ایستاد. به اعتقاد نویسنده، آمریکا برای پایان دادن به این بحران از دو دسته ابزارهای داخلی (در ایران) و بین‌المللی بهره برد.

پاره‌ای دیگر از پژوهش‌ها بحران آذربایجان را از منظر سیاست خارجی انگلستان مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله حق‌گو (1399) در کتابی با عنوان «تکاپوی ایران برای تجربه ایران» مواضع متغیر انگلستان در این بحران را به بحث می‌گذارد. اگرچه با نگاهی گسترده‌تر به غائله فارس که پس از این بحران رخ داد و رویکرد انگلستان در برابر این غائله و مسیری که انگلستان در این دوره در برابر ایران طی کرد را نیز مورد بررسی قرار داده است. همچنین شیرنگی در مقاله‌ای با عنوان «نقش وینستون چرچیل در شکل‌گیری بحران آذربایجان» معتقد است تغییر سیاست انگلستان در قبال شوروی و تجهیز آن در مقابل نازی‌ها و در مقابل سیاست محافظه‌کارانه وی در مقابل رویکرد توسعه طلبانه روس‌ها در زمینه امتیاز نفت شمال و انتخابات مجلس چهاردهم در ایران زمینه شکل‌گیری بحران آذربایجان را فراهم ساخت.

در این میان آثاری نیز هستند که رویکرد کلی‌تر نسبت به بحران آذربایجان دارند. از جمله خلیلی، سلیمانی‌پور و عشرتی (1392) در مقاله‌ای با عنوان بررسی بحران آذربایجان بر پایه مدل مدیریت بحران برچر به تحلیل این بحران بر اساس بازیگر و ساختار و در قالب چهار مرحله پیدایش، گسترش، کاهش و تأثیر می‌پردازند.

در این میان کتابی نیز با عنوان «ایران و جنگ سرد» توسط لوئیس فاوست منتشر شده که رویکرد هر دو دولت آمریکا و انگلیس در قبال بحران آذربایجان را مورد واکاوی قرار داده است. این پژوهش از جمله بهترین آثار در زمینه این بحران است. فاوست همچنان که با رویکردی انتقادی به سیاست انگلیس در قبال

بحران می‌نگرد، رویکرد آمریکا را در طول این بحران طی دو دوره متفاوت تفکیک می‌کند: دوره اول آمریکایی که در قبال بحران آذربایجان مردد است و در دوره دوم دولتی که رویکردی متعهدانه را در قبال بحران در پیش می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد اکنون باید نوآوری این پژوهش را مورد اشاره قرار دهیم: تفاوت عمده این پژوهش با عموم پژوهش‌های ذکر شده را در دو رویکرد می‌توان خلاصه کرد: اول اینکه به استثنای کتاب فاوست، عمده پژوهش‌های ذکر شده به سیاست یکی از سه دولت ایران، انگلیس و آمریکا در قبال بحران آذربایجان پرداخته‌اند. بنابراین اولین ویژگی تمایزبخش این مقاله رویکرد مقایسه‌ای آن میان نوع مواجهه انگلیس و آمریکا در قبال سیاست شوروی در ایران است. دومین ویژگی تمایزبخش این مقاله که به طور خاص تفاوت این مقاله و رویکرد فاوست در کتاب «ایران و جنگ سرد» را نیز در بر می‌گیرد، بهره‌گیری از نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین است. اهمیت بهره‌گیری از مختصات این نظریه و به‌طور خاص رویکردی که او با بهره‌گیری از مفاهیم هژمون، مرکز و پیرامون دارد سبب می‌شود تا بهتر بتوانیم نقش قابل توجه ایالات متحده برای حل بحران را مورد تأکید قرار دهیم. از این رو شاید بتوان درک بهتری درباره رویکرد متفاوت انگلیس و آمریکا در این زمینه داشت.

بحث نظری: نظریه نظام جهانی والرشتاین

نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین از جمله نظریه‌های شاخص تحلیل نظم بین‌الملل در عصر پسا سرمایه‌داری است. سطح تحلیل والرشتاین نه فردی و نه مبتنی بر اجتماع ملی که -همانگونه که از نظریه‌اش پیداست، جهانی است. بر اساس این نظریه برخلاف عصر امپراتوری‌های جهانی که در شرایط پیشا سرمایه‌داری معنا می‌یافت و در آن جوامع مختلف بر پایه یک مرکزیت سیاسی اداره می‌شد، جهان در عصر کنونی (اقتصاد جهانی) مرکزیت سیاسی واحدی ندارد. دولت‌های مختلف در جهانی حضور دارند که البته از منظر اقتصادی بر پایه نظم سرمایه‌داری اداره می‌شود. (Wallerstein, 2009, p.200)

آنچه برای مقاله حاضر اهمیت دارد، دسته‌بندی است که والرشتاین از بازیگران سیاسی این نظم جهانی ارائه می‌دهد. او دولت‌های حاضر را در سه دسته تقسیم می‌کند. دولت‌های پیرامونی، نیمه‌پیرامونی و مرکز نظام بین‌الملل. (Smith, 2010, p.447) پایین‌ترین جایگاه این نظم به دولت‌های پیرامونی اختصاص دارد که حتی در برخی موارد باید از آنها به جای دولت پیرامونی از منطقه پیرامونی نام برد. (Moshirzadeh, 2006, p.264) به عبارتی دیگر، آنها ممکن است به شدت شکننده و تابع قدرت‌های نظام جهانی باشند. عموم این دولت‌های واردکننده مواد صنعتی و صادرکننده مواد خام (کشاورزی و خدمات متکی بر مواد خام) هستند.



همین امر باعث پیوند ناگسستنی پیرامون و اقتصاد جهانی بوده است. امری که سبب ایجاد نابرابری و انتقال ثروت از پیرامون به مرکز نظام جهانی می‌شود. (Saei, 2010, p.8)

در سطح بالاتر از این کشورها، دولت‌های نیمه پیرامونی قرار دارند که از شرایط بینابینی میان دولت‌های مرکز و پیرامونی برخوردارند. آنها در حین اینکه برخی ویژگی‌های کشورهای پیرامونی را دارند، برخی از ویژگی‌های مرکز نظام بین‌الملل را نیز دارا هستند. والرشتاین معتقد است در عصر حاضر نظام جهانی به دو دلیل به یک بخش نیمه پیرامونی نیاز دارد: یکی از آن جهت که وجود یک بخش کوچک ممتاز و یک بخش بزرگ دون پایه ممکن است به سرعت باعث تجزیه این سیستم شود و دوم این بخش این امکان را برای سرمایه‌داران فراهم می‌کند که در واکنش به افول هزینه‌های نسبی تولید در مرکز سرمایه خود را به یک بخش در حال رشد ببرند. (So, 2014, p.179)

در نهایت مهم‌ترین بازیگران نظم بین‌المللی که به نوعی نقشی فعال‌تر را دارا هستند، دولت‌های مرکزی هستند. درک نوع کنش‌گری این کشورها در این پژوهش حائز اهمیت است. چرا که دو دولت مورد بررسی این پژوهش (آمریکا و انگلستان) هر دو در این دسته از کشورهای نظام جهانی می‌گنجد. رویکرد والرشتاین در تحلیل نظام جهانی مرکزگراست. به عبارتی دیگر کشورهای پیرامونی را بازیگران حاشیه‌ای نظام بین‌الملل می‌داند و در مقابل دولت‌های مرکز را بازیگران اصلی رویدادهای جهانی می‌داند. این کشورها جدا از آنکه از نظر نظامی نقش محوری تری در نظم بین‌المللی دارند، از نظر اقتصادی نیز دست برتر را دارند. آن‌ها تولیدکننده و صادرکننده مواد صنعتی در اقتصاد سرمایه‌داری هستند و در مقابل واردکننده مواد خام هستند. کشورهایی چون فرانسه، آلمان غربی، انگلستان و آمریکا در دوره مورد بررسی این پژوهش را می‌توان از جمله کشورهای مرکز نظم بین‌المللی دانست. این کشورها نقش محور و مرکز ثقل نظم بین‌المللی و در واقع به مثابه یک قطب اقتصادی عمل می‌کنند. همان‌طور که برودل - که والرشتاین بسیار بر اندیشه‌های او تکیه می‌کند - تاکید دارد، اقتصاد جهان بدون وجود یک نقطه ثقل و بدون این قطب اقتصادی نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. (Braudel, 2009, p.90)

اما نکته حائز اهمیت دیگر در نظریه نظام جهانی نقشی است که والرشتاین به «هژمون» نظام بین‌الملل می‌دهد. عموماً از میان کشورهای مرکز در هر دوره تاریخی یک کشور به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل عمل می‌کند. هژمون نمی‌تواند دو یا چند دولت باشد. نقش هژمون بسیار حائز اهمیت است. جهان سرمایه‌داری تاکنون سه هژمون را به خود دیده است: هلند (در نیمه قرن هفدهم)، انگلستان که اوج حکمرانی آن به قرن نوزدهم باز می‌گردد و ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم. (Goldfrank,)

171, p.2000) باید توجه داشت هژمون برای کنترل بر آزادی بازار اقتصاد جهانی سه ابزار در دست دارد: زور (که بیانگر اهمیت برتری نظامی است)، رشوه (که نشاندهند لزوم دادن پاداش به متحدان و شبه متحدان می باشد) و در نهایت اقتناع (ابزار ایدئولوژیک). آنچه قابل توجه است اینکه ابزارهای اقتناعی در بسیاری از مواقع مؤثر نیستند. از سوی دیگر تکرار در استفاده از ابزار زور از مشروعیت هژمون می کاهد و در نهایت استفاده از ابزار پاداش نیز هزینه‌زا خواهد بود. (Moshirzadeh, 2006, pp.267-268) بدین ترتیب باید توجه داشت در چارچوب نظریه نظام جهانی والرشتاین این امری طبیعی است که هژمون به تادیب کشورهای که به اختلال در نظام جهانی می پردازند یا ثبات سیستم را دچار چالش می کنند و از انتقال مازاد جلوگیری می کنند اقدام کند.

در این چارچوب و بر اساس نظریه والرشتاین سه مکانیسم وجود دارد که ثبات نسبی سیستم جهانی در نظام جهانی سرمایه‌داری را تداوم می بخشد: تمرکز قدرت نظامی در دست دولت‌های مرکز، میزان گسترده تعهد ایدئولوژیک به سیستم، حضور اکثریت بازیگران سیستم در میان قشر پایین و یا قشر متوسط پایین. (Ahmadi, 1997, p.116)

در چارچوب آنچه گفت شد، در این مقاله ایران به مثابه کشوری پیرامونی است. وضعیت بغرنج اقتصادی و سیاسی ایران در سال‌های بحران آذربایجان (1324-1326) به خوبی این امر را نشان می دهد که شاید به سختی بتوان از وجود یک حاکمیت مرکزی در مرزهای ایران این دوره سخن گفت. از سوی دیگر انگلستان در این دوره قدرت پیشین هژمون نظام بین الملل است که اکنون در حال واگذاری قدرت به ایالات متحده است. در طول این بحران انگلستان از یک هژمون به یک قدرت مرکز نظام بین الملل تغییر جایگاه داد و در مقابل ایالات متحده به مثابه کشوری که کمترین میزان آسیب و هزینه را در جریان جنگ جهانی دوم متحمل شد، از جایگاه مرکزی به هژمونی نظام بین الملل ارتقا یافت. درک آنچه در این مقاله از الگوی رفتاری این دو بازیگر به میان می آید بدون توجه به این واقعیت ممکن نیست.

بحث تاریخی: بحران آذربایجان

روایت است که در سال 1324، وقتی که دیگر روشن شده بود روزهای سخت جنگ جهانی دوم به پایان رسیده است، استالین با نگاهی به نقشه‌ی جدید شوروی، ضمن اظهار رضایت از مرزهای کشور، نظری به قفقاز انداخت و با اشاره به سمت جنوبی نقشه و مرزهای شوروی با ایران گفت: «از مرزهای ما در اینجا راضی نیستیم.» (Shawkat, 2008, p.197) گسترش طلبی در این زمینه با عدم اعطای امتیاز شمال به روس‌ها شکل حادثی به خود گرفت. از همین روست که در همان ابتدا، تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان با



چراغ سبز روس‌ها ممکن شد. این واقعیت با شدت کمتری درباره جمهوری مهاباد و قاضی محمد نیز صادق است. بدین ترتیب هر دو این جنبش‌ها در سال 1324 با مرانامه‌ها و خواسته‌های مشابه سربر آوردند (Jami, 2006, p.257 & p.319)

انگیزه‌های حمایت شوروی از این جنبش‌ها سطوح و شقوق متعدد و متفاوتی داشت: روی کار آوردن دولت کمونیستی در ایران، ایجاد حاشیه‌ای امن و منطقه‌ای حائل با تجزیه بخش‌هایی از خاک ایران، الحاق آذربایجان به جمهوری آذربایجان، تضعیف دولت ایران و دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس، دستیابی به نفت ایران و وارد کردن فشار بر دولت ترکیه از جمله مهم‌ترین اهدافی است که برای روس‌ها در این زمینه برشمرده می‌شود. (Maghsoudi, 2001, pp.77-78) بدین ترتیب حزب توده نیز، بخاطر همبستگی سوسیالیستی با اتحاد جماهیر شوروی از فرقه‌های ناسیونالیستی آذربایجان و کردستان حمایت کرد؛ اگرچه آن‌گونه که ایرج اسکندری می‌گوید باطنا از تغییر رویکرد خود از سوسیالیسم به سمت حمایت از یک نهضت ناسیونالیستی محلی «سرگردان» مانده بودند. (Abrahamian, 2012, p.206) حمایت شوروی از این دو فرقه انحصاری داشت: ممانعت از حرکت ستون‌های ارتش در شریف‌آباد قزوین، خلع سلاح مالکان، توقیف روزنامه صدای آذربایجان، مخالفت با انتصاب سیدمهدی فرخ به استانداری آذربایجان، محدود کردن قوای شهربانی و ژاندارمری در حمایت از فرقه آذربایجان و ممانعت از حرکت نظامیان ایرانی به مهاباد و حمایت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی از سوی باقرواوف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی به کردستان از جمله تحویل 6200 قبضه اسلحه، تحویل 20 کامیون و ده جیب و اعزام یک افسر برای آموزش نظامی (Maghsoudi, 2001, pp.88-89) در کمک به قاضی محمد از آن جمله‌اند.

از این پس است که بعد از شکست‌های نخست‌وزیرانی چون ساعد مراغه‌ای و حکیمی، عرصه برای ورود احمد قوام برای پایان دهی به این بحران آغاز می‌شود. تلاش‌های قوام دو سطح داخلی و خارجی را دربرمی‌گرفت. یعنی او از یک سو تلاش کرد تا با مقامات فرقه‌های کردستان و آذربایجان برای حل مناقشه و حتی پذیرش بخشی از خواسته‌های آنان وارد مذاکره شود. اگرچه در عمل این مذاکره نیز به طور غیرمستقیم با دولت شوروی در حال انجام بود. آن‌گونه که خود قوام می‌گوید «هیات اعزامی آذربایجان مرتباً با سفارت شوروی در تماس بود و تمام پیغام‌ها و گفته‌های نمایندگان دولت را به مأمورین سفارت گزارش می‌داد و برای ادامه مذاکرات از سفارت شوروی کسب تکلیف می‌کرد.» (Ghavam, 2013, p.213) از سوی دیگر او در سطح جهانی برای پایان دادن به حمایت شوروی از این بحران تلاش می‌کرد. سرانجام



دیپلماسی به ثمر نشست و شوروی حاضر به ترک خاک ایران شد. اگرچه این مقاله قائل به آن است که بدون حمایت هژمون نظام بین الملل دیپلماسی قوام به نتیجه مطلوب نمی‌رسید. بدین ترتیب در پی انعقاد معاهده سادچیکف- قوام، برای واگذاری نفت شمال به ایران، (از آنجایی که لازمه قانونی شدن این معاهده، تصویب آن توسط مجلس بود)، قوام در 19 آذر طی فرمانی به ارتش دستور داد برای حفظ امنیت انتخابات مجلس وارد آذربایجان و کردستان شود. «پس از دو روز نبرد، دو حکومت خودمختار-احتمالا تحت فشار روس‌ها-تقاضای صلح کردند» و نیروهای داوطلب‌شان یا تسلیم شدند و یا از مرز گذشتند و به اتحاد شوروی گریختند. (Abrahamian, 2012, p.216) البته در جریان حمله ارتش، طبق روایت‌های مختلف بین 500 تا 15 هزار نفر کشته شدند. قاضی محمد از جمله کشته‌شدگان بود. (Foran, 2001, p.420) کاتوزیان این قتل عام را مبتنی بر دستور صریح محمدرضا پهلوی دانسته و معتقد است سربازان ایرانی به غارت و تجاوز به عنف مردم آذربایجان نیز دست زدند. (Katouzian, 2000, p.200) با همه این احوال بحران آذربایجان پایان یافت و بخشی از خاک ایران از خطر تجزیه و یا تحت نفوذ ماندن شوروی- همانند آنچه بر اروپای شرقی گذشت- در امان ماند. هرچند مجلس شورای ملی ایران در نهایت به توافق قوام و سادچیکف در خصوص واگذاری نفت شمال به شوروی نیز رای منفی داد.

الگوی رفتار انگلیس در قبال بحران آذربایجان

عموما درک کنشگری انگلستان در قبال شوروی در ادامه رویکرد این دولت در قبال روسیه تزاری (پیش از ظهور شوروی) و در چارچوب استراتژی «بازی بزرگ»¹ تحلیل می‌شود. بازی بزرگ به رقابت روس و انگلیس برای تسلط به قفقاز و آسیای مرکزی در طول قرن نوزدهم اشاره دارد. (Aghabakhshi & afsharirad, 2001, p.278) بتدریج بازی بزرگ به ایران و حتی افغانستان (پس از استقلال) نیز گسترش یافت. در واقع انگلیسی‌ها به دنبال منطقه حائلی بودند که بتواند در آن از توسعه‌طلبی روسیه و دیگر قدرت‌های استعماری برای نزدیک شدن به هند جلوگیری کنند. (Hopkirk, 2000)

با این حال این استراتژی تا حد زیادی منقطع بود و انگلیسی‌ها به‌عنوان هژمون نظام بین الملل در این دوره، در برهه‌هایی ضمن تعدیل آن به همکاری و همراهی با روس‌ها برای مقابله با رقیب سوم (از جمله آلمان) اقدام می‌کردند. باید تأکید کرد ایران برای انگلیسی‌ها فی‌نفسه دارای اهمیت نبود، بلکه از آن رو که

1 Great Game

می توانست به مثابه سدی در مقابل توسعه طلبی استعمارگران برای دستیابی به هند باشد حائز اهمیت بود. از این رو در کنار استراتژی بازی بزرگ، آنچه به تحلیل رفتار انگلیس در قبال شوروی در ایران کمک می کند سیاست موازنه مثبت است. در چارچوب این موازنه هر امتیازی که توسط انگلیسی ها در جنوب به دست می آمد می توانست توسط شوروی در شمال به دست بیاید. جدول زیر به خوبی بیانگر مهم ترین امتیازات در راستای سیاست موازنه مثبت میان این دو قدرت است.

جدول (1): موازنه مثبت روس و انگلیس در ایران

زمینه امتیاز	انگلیس	روسیه
بانک	بانک شاهنشاهی ایران	بانک استقراضی روس
تلگراف	قرارداد 1862	قرارداد 1864
نیروی نظامی	پلیس جنوب	بریگاد قزاق
کاپیتولاسیون	مبتنی بر عهدنامه پاریس	مبتنی بر عهدنامه ترکمنچای
نفت	نفت جنوب	پذیرش کسب نفت شمال از سوی انگلیس

منبع: نگارندگان

بنابراین بصرف توجه به استراتژی بازی بزرگ و بدون توجه به سیاست موازنه مثبت نمی توان رفتار انگلیس در ایران را دریافت. این رویکرد انگلستان را می توان در چارچوب مفهوم هژمون که مورد تأکید این پژوهش هست نیز مورد تحلیل قرار داد. همان طور که گفته شد هژمون معمولاً از سه ابزار برای مدیریت نظم بین المللی بهره می برد: 1- زور (که بر اهمیت برتری نظامی تأکید دارد)، 2- رشوه (لزوم دادن رشوه به متحدان و شبه متحدان) و 3- اقناع (ابزار ایدئولوژیک). (Moshirzadeh, 2006, pp.267-268) رویکرد انگلستان در مقابل شوروی را می بایست در چارچوب رشوه دهی به یک شبه متحد تحلیل و بررسی کرد. همچنان که انگلستان در سال 1907 و زمانی که خطر آلمان را به مثابه یک قدرت نوظهور در اروپا دریافت، دست از حمایت مشروط خواهانی ایرانی برداشت و ضمن همراهی و معامله با روس ها ایران را به عنوان یک منطقه نفوذ بین خود و روسیه تقسیم کرد. این توافق سرانجام تا آنجا پیش رفت که منطقه میانی توافق 1907 نیز به روس ها واگذار شد. بنابراین واقعیت این است که هژمون وقت نظام بین الملل بهترین ابزار برای مقابله با روس ها را تشویق می دانست. به عبارتی انگلستان در تلاش بود تا آنجا که به منافع انگلیس در جنوب ایران و هند کوچکترین آسیبی وارد نشود، مطامع روسیه و بعدها شوروی در ایران را مورد توجه قرار دهد. این سیاست در ابتدای شکل گیری شوروی اگرچه برای مدتی کنار گذاشته شد و



انگلیس تلاش کرد تا مرزهای قدرت خود را به شمال ایران نیز بکشاند، اما زمانی که این قدرت هژمون دریافت که انقلاب روسیه تثبیت شده و شوروی قدرتی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت، به سیاست و بازی سنتی خود بازگشت. بنابراین همان راهی را در پیش گرفت که در قبال روس‌های تزاری در پیش گرفته بود.

با توجه به آنچه گفته شد، سیاست انگلیس در قبال بحران آذربایجان نیز مشخص است. بر این اساس، انگلستان در چارچوب استفاده از ابزار تشویق تمایل چندانی به اتخاذ مواضع سخت‌گیرانه در قبال شوروی و وابستگان داخلی‌اش نداشت و حتی بنا به برخی روایت‌ها، تمایل داشت تا در قضیه نفت شمال دولت ایران به دولت شوروی پاسخ مثبت بدهد. (Sutton & Laurence, 1993, p.136)

اصولاً انگلیسی‌ها گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در مناطق شمالی ایران را امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کردند. در این میان و بر اساس نگرش چرچیل مشکل این بود که چگونه باید منافع انگلیس و آمریکا در کنار یکدیگر جای گیرند. در بریتانیا چنین احساس می‌شد که به هر حال شوروی نیز به لحاظ ارتباطات تاریخی، رویکرد امنیتی و رویه نظامی‌اش، در ایران سهمی به‌دست آورده است. بدین ترتیب می‌بایست به همان ترتیب قرارداد 1907 ایران را به حوزه‌های نفوذ تقسیم کرد، زیرا فقط از طریق شناسایی نفوذ روس‌ها بر شمال ایران بود که می‌شد ایالات مرکزی و بخصوص جنوبی ایران را به مثابه عرصه فعالیت‌های اقتصادی بریتانیا و یک کمربند ارضی بی‌طرف جهت مراقبت از برتری بریتانیا در خلیج فارس حفظ کرد. (Fawcett, 1994, p.269)

فراتر این به نظر می‌رسد انگلیس حتی اگر می‌خواست ناتوان از بیرون راندن روس‌ها از ایران بود. گفته تا حدی اغراق‌آمیز یک روزنامه نگار آمریکایی که در این زمان در لندن حضور داشت واقعیت را نشان می‌داد. اینکه بریتانیا قدرتی «از پا درآمده» و «دست دوم» شده که تنها امیدش در برابر «نیروهای فراگیر و پر جوش و خروش روس‌های استعمارگر، کنترل و عملکرد بین‌المللی است.» پیترو آوری پژوهشگر انگلیسی اعتقاد داشت: «واماندگی و مشکلات مهمتر از ایران که انگلیسی‌ها با آن دست به‌گریبان بودند، پیشرفت بلامنزاع شوروی‌ها را آسان گردانید.» (Bill, 1992, p.45) به عبارتی بهتر هرچه به سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم نزدیک می‌شوید جایگاه هژمونی انگلستان متزلزل‌تر از پیش می‌شد و این کشور نمی‌توانست از آنچه والرش‌تاین در چارچوب نظریه نظام جهانی از آن تحت عنوان «زنجیره کالایی»¹ نام می‌برد حفاظت

1 - زنجیره کالایی به فرایندهای به هم پیوسته تولید در سطح جهانی اشاره دارد.

کند. (So, 2014, p.185)

بر چنین مبنایی بود که بولارد سفیر انگلستان در ایران به مقامات انگلیسی پیشنهاد کرد سعی کنند دولت ایران را متقاعد سازند که در قبال بحران آذربایجان موضع منفی‌ای را در برابر دولت شوروی اتخاذ نکنند. (Azimi, 1994, p.183) در همین رابطه در مارس 1947/ اسفند 1325 بوین وزیر امور خارجه وقت انگلستان با استالین ملاقات کرد و به رهبر اتحاد جماهیر شوروی اطمینان داد که دولت بریتانیا به ایرانیان توصیه خواهد کرد که به مفاد توافقنامه خود با شوروی وفادار بمانند. بوین در توضیح این تصمیم خود به استالین اظهار داشت که دولت بریتانیا در جنوب ایران از امتیازاتی برخوردار است و قصد مداخله در استقلال ایران را ندارد. این توافق خصوصی که در خلال آن استالین نیز به بوین اطمینان داد که منافع نفتی بریتانیا را محترم خواهد شمرد، باز هم به این حدس و گمان میدان می‌داد که روس‌ها و انگلیسی‌ها دارند بر سر ایران معامله می‌کنند. (Fawcett, 1994, p.303) چراکه امتیاز نفت جنوب برای انگلیس و حضور او در خاورمیانه بسیار حائز اهمیت بود؛ چرا که این کشور برای رفع احتیاجات خویش به آن وابسته بود. پس می‌بایست به هر نحو ممکن آن را حفظ می‌کرد. اما حفظ این امتیاز به راحتی شدنی نبود چرا که اتحاد جماهیر شوروی توانسته بود با شعارهای آزادی‌خواهانه و انقلابی و بعدها با شکست آلمان نازی اعتبار و پرستیژی برای خود کسب کند. (lalavy, 2008, pp.145-146)

البته در این میان باید به نقش آفرینی دولت ایالات متحده نیز در کنار روس و انگلیس اشاره شود. دولت انگلیس باید واشنگتن به مثابه یک قدرت مهم و اثرگذار مرکز را مطمئن می‌ساخت که بریتانیا و ایالات متحده هر دو در خواست حفظ استقلال ایران اشتراک نظر دارند. وزارت خارجه بریتانیا توضیح داد که تنها اختلافشان در مورد خط مشی بود:

«... ایالات متحده بیشتر از بابت خطری نگران بود که احتمالاً از امتیاز نفت شمال شوروی برمی‌خاست، در حالی که دولت اعلی حضرت {پادشاه بریتانیا} بیشتر از خطری نگران بود که در صورت امتناع ایران از پذیرش خواسته روس‌ها پیش می‌آمد». در واقع فاصله میان دیدگاه‌های ایالات متحده و بریتانیا بسیار زیاد بود اما انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند آن را کوچک جلوه دهند. (Fawcett, 1994, p.303)

تا زمانی که در پائیز 1326/1947 تصمیم مجلس در موضوع نفت شمال اعلام گشت، انگلیسی‌ها کماکان از ایرانیان می‌خواستند که باب واگذاری نفت شمال را باز نگه دارند. (فاوست، 1373، 303) وجود همین منافع متعارض دولت انگلستان را به سمت ساخت و پاخت به هر قیمتی روانه می‌ساخت.

الگوی رفتاری آمریکا در قبال بحران آذربایجان



136

پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال 12، شماره 2، شماره
پیاپی 24، بهار و تابستان
1403

لویس فاوست به درستی معتقد است می‌توان دو تصویر متفاوت از آمریکا در قبال ایران پس از جنگ جهانی دوم ارائه کرد: آمریکایی که تا سال 1324 (1941) نسبت به حضور در ایران مردد بود و علیرغم تقاضای چشم‌گیر ایران به‌عنوان حضور به‌مثابه یک نیروی سوم از امضای پیمان با ایران خودداری می‌کرد و آمریکایی که نهایتاً برای حل بحران آذربایجان به شکلی وسیعی ورود کرد. (Fawcett, 1994) این دو رویکرد متفاوت آمریکا با مفهومی که در کانون تحلیل این مقاله قرار دارد همخوانی دارد. این تغییر رویکرد ایالات متحده را می‌بایست در چارچوب حرکت این کشور از یک قدرت صرف مرکز نظام بین‌الملل به سمت قدرت هژمون نظام بین‌الملل واکاوی کرد.

در مرحله اول سیاست آمریکا از انگلستان که تا پیش از این هژمون نظام بین‌الملل بود پیروی می‌کرد. بدین ترتیب واشنگتن و لندن، هر دو، تقاضای امتیاز نفت شمال از سوی روس‌ها را حقانیتی قابل تأمل می‌دانستند. (Shawkat, 2008, p.214) به عبارتی بهتر، آمریکا و انگلستان به خوبی متوجه بودند که افزایش فشار آنان بر روس‌ها جهت خروج نیروهایشان از آذربایجان و عدم حمایت از حکومت فرقه دمکرات و حزب دمکرات کردستان، ممکن است کار را به رویارویی نظامی بکشاند. لذا طبق عادت پیشین، در سر میز مذاکره در کنفرانس مسکو که با شرکت دولت‌های شوروی، انگلیس و آمریکا برای هماهنگی و تعیین حدود نفوذ و تقسیم کشورها در سطح جهانی تشکیل شده بود، تقسیم ایران را عاقلانه‌تر از جنگ بر سر ایران دیدند! (Bill, 1992, p.44)

اما ایالات متحده خیلی زود با توجه به نقشی که در جهان پس از جنگ می‌یافت راه خود را از انگلستان جدا کرد. مسائل مختلفی فراتر از رویارویی این دو کشور در ایران در تغییر رفتار آمریکایی‌ها مؤثر بود. «در اواخر فوریه [1946] دولت کانادا وابسته نظامی شوروی در اتاوا را متهم به رهبری یک گروه جاسوسی برای به‌دست آوردن اسرار اتمی ناوگان آمریکا کرد.» (Jami, 2006, p.354) از سوی دیگر، در اوایل مارس 1946 روس‌ها مدعی شدند ناحیه قارص و اردهان در ترکیه، مرکز تمدن گرجستان است و باید به شوروی مسترد شود. در منچوری چین هم شوروی اقدام به پیاده کردن و انتقال صنایع و کارخانه‌های جنگی به خاک شوروی نمود. از طرف دیگر، تقریباً در همین برهه نیروهای نظامی شوروی به سمت هواپیماهای نظامی آمریکایی در منطقه پرت‌آرتور (چین) تیراندازی کردند. (Jami, 2006, p.354) بنابراین اکنون هژمون جدید نظام بین‌الملل باید به سمت تثبیت نظم نوین جهانی به شکلی می‌شد که در آن مطامع دنیای کمونیستی باعث فرو ریختن مرزهای نظام سرمایه‌داری نشود.

از سوی دیگر سرنوشت جامعه ملل نیز پیش روی آمریکا قرار داشت. با توجه به عدم تعهد شوروی نسبت





به توافق سه جانبه و تخلیه ایران، برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم ارزش پیمان‌ها و قراردادهای منعقد بین متفقین مورد شک و تردید قرار گرفت و همین مسئله خود فضای سیاسی جهان را علیه شوروی تغییر داد. (Jami, 2006, pp.353-354) چالش ماجرا آنجا بود که روس‌ها حتی پس از موافقت اولیه قوام برای تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی حاضر به تخلیه خاک ایران نبودند و صریحا اعلام می‌کردند چون از انقلاب اکتبر مناسبات ایران و شوروی بر پایه دوستی استقرار نیست و ایران مایه نگرانی دولت شوروی است نمی‌توانند به تخلیه ایران از قوای خود اقدام کنند. (Amini, 2002, p.134) بدین ترتیب، زمستان 1324 ترومن به این جمع‌بندی رسید که فعالیت‌های روس‌ها در ایران صلح جهانی را با خطر مواجه خواهد کرد. در این شرایط آمریکایی‌ها مطمئن بودند هدف روس‌ها اشغال ترکیه و تصرف بغاز دریای سیاه به مدیترانه است. به همین خاطر نباید سیاست مصالحه و سازش را ادامه داد و باید درباره ایران با صراحت بیشتر عمل کرد. (Fawcett, 1994, pp.216-220) آنگونه که والرشتاین خود می‌گوید با پایان یافتن جنگ جهانی دوم دنیا به دو قسمت تقسیم گشت: یک سوم آن زیر نفوذ و سیطره اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت و دو سوم آن تحت قدرت و نفوذ آمریکا. (Wallerstein, 2003, p.2) این تقسیم‌بندی بر اساس ملاقات و مذاکره پیچیده و معروفی بود که پیش از پایان یافتن جنگ جهانی دوم و در فوریه 1945 رخ داد و در آن رهبران انگلیس، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی با هم به توافق رسیدند. (Wallerstein, 2010) طبعاً ایالات متحده به عنوان هژمون باید به این می‌اندیشید که همچنان سهم اردوگاه سرمایه‌داری از جهان بیش از سهم دنیای کمونیسم باشد.

بر این اساس والاس موری سفیر آمریکا در ایران رویکرد شوروی در قبال آینده ایران را اینگونه به تصویر می‌کشد: «فکر می‌کنم در نهایت هدف اصلی او (شوروی) آن است که در تهران حکومتی خلقی چون (حکومت) گروزا در رومانی را به قدرت رساند...» (Fawcett, 1994, p.215) او بار دیگر در 25 سپتامبر 1945/3 مهر 1324 به واشنگتن چنین هشدار داد:

«اهداف نهایی شوروی ممکن است شامل دستیابی به خلیج فارس و رخنه به سایر نقاط خاور نزدیک باشد...، سلطه شوروی بر ایران به طور قطع برای منافع آمریکا زیان‌بخش خواهد بود.» (Stewart, 1991, p.363)

اینگونه بود که رویه رئیس‌جمهور آمریکا نسبت به اشغال ایران توسط شوروی تغییر کرد. ترومن در جلسه‌ای مهم با جیمز برنز، وزیر امور خارجه آمریکا، و دریا سالار ویلیام لیهی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، در مورد بحران ایران گفت: «این خطر وجود دارد که شوروی‌ها کنترل ذخایر نفتی ایران- در خوزستان- را به دست آورند و در وضعی قرار گیرند که موقعیت آمریکا را در خلیج فارس

تهدید کنند.» (Stewart, 1991, 367p.)

همراستا با ترومن، سنای آمریکا نیز باید در برابر در برابر سیاست‌های شوروی رویه خود را برمی‌گزید. آنها دو راه پیش رو داشتند: 1- کنار آمدن با شوروی 2- ایستادگی در برابر درخواست‌های آن دولت. اما سخنگویان هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه برای ایستادگی و اتخاذ موضعی محکم در برابر شوروی تاکید کردند. (Jami, 2006, p.354) تنشج میان آمریکا و شوروی پیش از بحران آذربایجان بر سر قضایایی چون آینده اروپای مرکزی و اینکه جنگ داخلی یونان بالا گرفته بود. بدین ترتیب ایالات متحده رویکرد عدم درگیری خود را در بحران داخلی ایران تغییر داد و وارد میدان شد. (Gasiorowski, 1993, p.95)

جدا از اینکه اولتیماتوم ترومن افسانه باشد یا واقعیت¹ آنچه مهم است اینکه در این برهه فضای سیاسی ایالات متحده به سمت رویارویی با شوروی تمایل داشت. عبارات زیر که از مجله اکونومیست نقل می‌شود به خوبی بیانگر این واقعیت است:

«چنانچه شورای امنیت موفق به تغییر سیاست روسیه در ایران نشود، لازم است جنوب آن کشور را آمریکا یا انگلیس و یا هر دو آنها اشغال نموده، قصد خود را اقامت در آن کشور تا تخلیه نیروهای شوروی در از ایران اعلام دارند.» (Jami, 2006, p.356)

باید توجه داشت در این دوره اقداماتی از این دست برای ایالات متحده شدنی بود. والرشترین معتقد است هژمونی ایالات متحده دوره‌های مختلفی را طی نموده است. به باور او بین سال‌های 1945 تا 1970 اوج عظمت و هژمونی آمریکا بود. (Wallerstein, 2006)

این گونه بود که «شش مارس 1946 آمریکا یادداشت شدیدالحنی به شوروی ارسال کرده و تاکید کرد حضور نظامی شوروی در ایران، موقعیتی را ایجاد کرده که دولت آمریکا به عنوان عضو سازمان ملل متحد و اعلامیه تهران نمی‌تواند در برابر آن بی‌تفاوت بماند.» (Amini, 2002, p.135) پس از ضرب العجل مارس 1946 برای خروج نیروهای شوروی از ایران، سفارت آمریکا در شوروی یادداشتی اعتراضی در این زمینه تسلیم روس‌ها کرد. این اتفاق همزمان شد با اعزام نبردناو میسیوری به استانبول برای بازگرداندن جسد سفیر

1- ماجرای اولتیماتوم هری ترومن به شوروی برای تخلیه ایران یکی از موضوعاتی است که در سالهای بعد از پایان بحران اشغال ایران بارها از سوی ترومن مطرح شد. با این حال پس از کش و قوسهای فراوان سرانجام مسئولان بایگانی دولت آمریکا صریحاً اعلام داشتند «هیچ سندی که حاکی از تسلیم اولتیماتومی به شوروی باشد، در بایگانی دولتی و نیز در اسناد وزارت دفاع به دست نیامده است. از این گذشته، کارمندان بلندپایه‌ای که در سال ۱۹۴۶ در دولت وقت آمریکا مسئولیتی داشتند، کسی نتوانسته است فرستادن چنین اولتیماتومی را تایید کند.»



ترکیه در آمریکا. (Gasiorowski, 1993, p.95) منطقی در این برهه روس‌ها به خوبی نقش هژمونی ایالات متحده و تفاوت رویکرد آن نسبت به هژمون پیشین را دریافته بودند. همان‌طور که در بخش پیشین توضیح داده شد، هژمون برای حفظ نظم بین‌المللی معمولاً سه ابزار دارد: تشویق، تهدید و تنبیه. به نظر می‌رسد در این برهه ایالات متحده، برخلاف رویکرد تشویقی انگلستان، در پی آن بود تا از ابزار تهدید در برابر قدرت شوروی بهره برد. مسئله‌ای که البته طرح آن موضوعیت ندارد این است که آیا در صورت تداوم رویه تجاوزطلبانه شوروی ممکن بود سیاست آمریکا از تهدید به سمت استفاده از ابزار زور پیش برود.

جیمز بیل این استفاده از ابزار «تهدید» هژمون در سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران آذربایجان را اینگونه تشریح می‌کند: یادداشت‌هایی در بهمن و اسفند 1324 از سوی آمریکا به شوروی ارسال شد که نیازمند پاسخگویی روس‌ها بود. از طرف دیگر ترومن به درخواست گرومیکو برای خارج کردن شکایت ایران از دستور کار سازمان ملل پاسخ منفی داد. بعلاوه تلاش ایرانیان نیز بر دخالت دادن آمریکایی‌ها بود. با ورود جرج آلن سفیر آمریکا به ایران، وی نیز به حمایت از سیاست و رویکرد ایران پرداخت. (Bill, 1992, p.49)

بدین ترتیب، همزمان که قوام با روس‌ها در حال رایزنی بود، شکایت ایران در سازمان ملل مورد بررسی قرار گرفت. تمام تلاش‌های روس‌ها برای خارج کردن این شکایت از دستور کار شورای امنیت سازمان ملل با شکست روبرو شد. بخصوص آنکه حسین علاء نیز به تشویق آمریکائیان در سازمان نویناد ملل متحد دست به کوششی دیگر بر ضد روس‌ها زد. قوام نیز نهانی از علاء پشتیبانی می‌کرد. (Bill, 1992, pp.48-49) طنز ماجرا در آن بود که قوام علیرغم دستور علنی به علاء مبنی بر پس گرفتن شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت سازمان ملل، به طور پنهانی به وی دستور داده بود که شکایت ایران را پس نگیرد و به همه دستورات رسمی وی برای پس گرفتن آن بی‌اعتنا بماند. (Rahmanian, 2019, p.392) این‌گونه بود که شکل‌گیری تدریجی تقابل «جهان آزاد» با توتالیتاریسم استالینی در قالب طرح‌ریزی دکترین «ترومن» روی داد. (Shawkat, 2008, pp.215-216) در چارچوب تئوری نظام جهانی این رویکرد ایالات متحده را باید به مثابه نوعی تعهد ایدئولوژیک این کشور به سیستم سرمایه‌داری و همچنین کنترل اقتصاد جهانی برای عدم اختلال در نظم و تداوم ثبات برای کنترل مازاد به نفع کشورهای مرکز نظام سرمایه‌داری تحلیل کرد.

در این راستا، این واقعیتی غیرقابل انکار است که ایالات متحده بر سر موضوع ایران برای برهه‌ای خود را رودروی بریتانیا یافت. (Fawcett, 1994, p.227) اگرچه سرانجام رویکرد آمریکا بالاخره انگلستان را نیز واداشت از این تصور که خط‌مشی شوروی صرفاً دفاعی است، دست بردارد. (Fawcett, 1994, p.285) بر

همین اساس یکی از گزارش‌های وزارت امور خارجه بریتانیا در این رابطه تأکید می‌کند که اقدامات روس‌ها در ایران با یک خط‌مشی آزمایشی، ولی اساساً تعرضی همخوانی کامل دارد. بنابراین اگر روس‌ها از عدم توافق آمریکا و انگلیس استفاده کرده و بتوانند بخشی از ایران را بدون جنگ تصاحب کنند، موقعیت آن‌ها هم از لحاظ دفاعی و هم از لحاظ آمادگی برای تجاوزات احتمالی بعدی تقویت می‌شود. بخصوص آنکه آنها بنادر و آب‌های گرم خلیج فارس را تصاحب خواهند کرد و علاوه بر منطقه دفاعی گسترده‌ای میان باکو و هند، منابع نفتی بسیار ارزشمندی را به دست آورده و بدین ترتیب کل موقعیت بریتانیا در خاورمیانه را تا حد فروپاشی متزلزل خواهند کرد. (Fawcett, 1994, p.285)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد فهم تفاوت رفتار میان انگلستان و آمریکا در قبال بحران آذربایجان را باید در نگرش این دو دولت مرکز در مقابل مهار روس‌ها درک کرد. رفتار سنتی انگلستان در قبال روس‌ها عموماً بر پایه تشویق روس‌ها تحلیل‌پذیر است اگرچه این تشویق عموماً کنترل شده بود و بر اساس آن روس‌ها نمی‌بایست پا را از نقطه‌ای فراتر می‌گذاشتند. از این جهت انگلستان بی‌میل نبود با واگذاری امتیاز نفت شمال و حتی فراتر از آن جدا شدن آذربایجان از ایران و پیوستن به شوروی حس تجاوزطلبی روس‌ها را تا حدی مورد توجه قرار دهند. اگر به تاریخ ایران از این دریچه بنگریم، میانجی‌گری انگلستان در میان ایران و روسیه تزاری در جنگ‌های ایران و روس هم در همین چارچوب قابل تحلیل است. انگلیسی‌ها تمایل نداشتند روس‌ها بیش از آنچه در دو قرارداد گلستان و ترکمنچای بدست آوردند خاک ایران را به خود ملحق کنند؛ اما در عین حال با جدایی بخش‌هایی از خاک ایران تا حدودی برای حس تجاوزطلبی روس‌ها احترام قائل شدند. این همان سیاست و رویکرد تشویق برای مهار روس‌ها بود.

رویکرد ایالات متحده اما متفاوت بود. اگرچه آمریکایی‌ها از ابزار زور استفاده نکردند اما توانستند با تهدید روس‌ها را در مقابل سیاست گسترش ارضی که در پیش گرفته بودند مهار کنند. شاید این نکته که ایالات متحده در این برهه تنها دارنده بمب اتم بود در خروج روس‌ها بی‌تأثیر نبود؛ اما هرچه بود این رویکرد برای تمامیت ارضی ایران سازنده‌تر بود. از این رو چه اولتیماتوم ترومن به استالین بخشی از واقعیت تاریخ باشد یا نباشد این رویکرد ایالات متحده که قطعاً در راستای منافع ملی آمریکا و اردوگاه نظام سرمایه داری بود باعث حفظ تمامیت ارضی ایران شد.

References

- Abrahamian, E. (2002). *Iran Between Two Revolutions*, Tehran: Markaz. (in Persian).
- Abrahamian, E. (2012). *A history of modern Iran*, Translated by Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney. (in Persian).
- Aghabakhshi, A., & Afsharirad, M. (2004). *A dictionary of political science*, Tehran: Chapar. (in Persian).
- Ahmadi, H. (1997). structuralism in international relations theory; From Wallerstein to Waltz, *Politics quarterly*, Vol.37, No.1063, 113-139. (in Persian).
- Amini, A. (2002). *Political and social developments of Iran during the Pahlavi era*, Tehran: Sedaye moaser. (in Persian).
- Azimi, F. (1994). *Iran the crisis of democracy*, Translated by Abdoreza Hushang Mahdawi & Bizhan Nowruzi, Tehran: Alborz. (in Persian).
- Bill, J. (1992). *The eagle and the lion: the tragedy of American - Iranian relation*, Translated by Foruzandeh Berelian, Tehran: Fakhteh. (in Persian)
- Braudel, F. (2009). *dynamique du capitalism*, Translated by Mehran Payandeh et al, Tehran: Ameh. (in Persian).
- Fawcett, L. (1993). *Iran and the cold war: The Azerbaijan crisis of 1946*, Translated by Kaveh Bayat, Tehran: mfa Publication. (in persian).
- Foran, J. (2001). *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, Translated by Ahmad Tadayon, Tehran: Rasa. (in Persian).
- Gasiorowski, M. (1992). *U.S. Foreign policy and Shah*, Translated by Fereyduun Fatemi, Tehran: Markaz. (in Persian).
- Goldfrank, W. (2000). paradigm regained? The roles of wallerstein, s world-systems method, *journal of world system research*, No. XI, pp. 95-150.
- Hopkirk, P. (1999). *The great game: the struggle for empire in central Asia*, Translated by Reza Kamshad, Tehran: Nilufar. (in Persian).
- Jami. (2006). *The past is the beacon of the future*, Tehran: Qoqnoos. (in Persian).
- Lalavy, M. (2008). England and the crisis in Azerbaijan, *Journal of historical studies*, No. 22, pp. 145-155. (in Persian).
- Maghsudi, M. (2000). *Social political developments in Iran 1941-1979*, Tehran: Rozaneh. (in Persian).
- Moshirzadeh, H. (2006). World System Theory: Capabilities and Limitations of a Radical Perspective, *Politics quarterly*, No. 71, pp. 253-276. (in Persian).
- Rahmanian, D. (2019). *Iran between two coups*, Tehran: Samt. (in Persian).
- Saei, A. (2009). Criticism and evaluation of world system theory: Proponents and critics, *Journal of Political Studies*, No. 5, pp. 1-25. (in Persian).
- Shawkat, H. (2008). *Political life of Qawam al-Sultanah*, Tehran: Akhtaran. (in Persian).
- Smith, A. (2010). Dependency Theories and the Icelandic Pension Crisis, *Journal of Alternative Perspectives in the Social Sciences*, Vol. 2, No. 1, pp. 446-454.
- Smith, D. (2007). *The rise of historical sociology*, Translated by Hashem aghajari. Tehran: Morvarid. (in Persian).
- So, A. (2013). *Social change and development: modernization, dependency, and world-systems theories*, Translated by Mahmud Habibi, Tehran: risstudies. (in Persian).
- Stewart, R. (1991). *Sunrise at abadan the British and Soviet invasion of Iran, 1941*, Translated by Abdoreza houshang mahdawi & Kaveh bayat. Tehran: Moein. (in Persian).



Sutton, E & Laurence, P. (1993). *Persian oil: a study in power politics*, Translated by Reza Raeistousi, Tehran: Saber. (in Persian).

Wallerstein, I. (2003). U.S. Weakness and the Struggle for Hegemony, *MONTHLY REVIEW*, Vol. 53, Issue. 03.

Wallerstein, I. (2006). The Curve of American Power, *New Left Review*, pp. 77-94, at: <https://newleftreview.org/issues/ii40/articles/immanuel-wallerstein-the-curve-of-american-power>

Wallerstein, I. (2008). World-systems analysis: an introduction, Translated by Hossein Askarian, Tehran: Abrar. (in Persian).

Wallerstein, I. (2010). The world system after 1945, *Eurozine*, at: <https://www.eurozine.com/the-world-system-after-1945/>

